

شاعر در آثار خود، مردم را به نودوستی و خیرخواهی فرا می خواند:

نگردان روی خود در فکرت بد که بد کردن نه کار پخردانست
بدی اندیشه کردن در حق خلق بدی کار تو در وی نهانست
کسی کو نیکی اندیشد به هر کس به نیکی در جهان صاحبقرانست
برو نیکی کن و از بد پرهیز که بد کردن نه کار زیرکانست
اگر نیکی کنی پنهان، نه ظاهر به نزد نیکمردان نیکی آنست

این شاعر نگون بخت به تحریک و اغوای سلطان سنجر، از جهان «ادب» به عالم «سیاست» روی آورد و به قصد جاسوسی و اعلام اخبار به دربار آتسز راه یافت، ولی در اثر خامی و سوء تدبیر و آشنا نبودن با دقایق و ظرایف این شغلِ خطیر، آتسز از نقشه او آگاه شد و فرمان داد وی را به گناه خیرسانی در جیحون غرق کنند.

رشیدالدین و طواط از شعرای عصر سلجوقی و مداح آتسز بود؛ به قولی در سال ۴۸۰ متولد و به سال ۵۷۳ پس از عمری دراز در گذشته است، دوران تحصیل او در نظامیه بلخ سپری شد؛ در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت، تا آنجا که با زمخشری عالم نامدار ایرانی که در ادبیات و لغت عرب و فقه و حدیث و تفسیر و علم کلام سرآمد فضلا و دانشمندان عصر بود، مباحثه می کرد. وی با بسیاری از سلاطین و رجال عهد خوارزمشاهی کمابیش آشنایی داشت، ولی بیشتر از همه وابسته به دستگاه آتسز بود و ما قبلاً از جنگ سلطان سنجر سلجوقی با آتسز و محاصره هزار اسب و مبادله شعر بین طرفین سخن گفتیم. چون رشید، تنی ضعیف و اندامی کوچک داشت، او را (وطواط) که مرغ کوچکی است لقب داده اند. رشید در دوران خدمت در دستگاه خوارزمشاه از سعایت و بدگویی دشمنان در امان نماند، تا آنجا که یکبار مطرود سلطان گردید؛ ولی شاعر که از سعه صدر و آزاداندیشی مردانی چون غزالی، سنائی و ناصر خسرو بی نصیب بود نتوانست عزلت و انزوا اختیار کند بلکه بی درنگ به چاره جویی پرداخت و با سرودن اشعار به جنگ معاندان و جلب محبت سلطان پرداخت:

خدايگانا من بنده را ز قهرِ عدو همی بسوزد جان و همی بکاهد تن
زنا زدوست همی گشتمی ملول کنون چگونه صبر کنم بر شماتت دشمن
مرا مباد فراموش حق نعمت تو اگر توراست فراموش، حق خدمت من

در طی قصیده دیگر به مقام و ارزش علمی و فرهنگی خود اشاره می کند:

از نثر من ز نند بهر بقعه داستان
هم صاحب بیانم هم حاکم بنان
جویند نام خویش همی اندر آن میان

از نظم من برند بهر خطبه یادگار
هم کاتب بلیغم هم شاعر فصیح
قومی که بسته‌اند میان برخلاف من

در اشعار زیر، وطواط از خصوصیات اخلاقی خود و از تألمات و تأثرات فراوان مادرش، در غم هجران او یاد می‌کند:

عرض کریم را بهوی در کف هوان
همچون سگان ز بهر یکی پاره استخوان
ورسیم نیست هست مرا علم بیکران
با علم به مرا که بسی گنج شایگان
با قامتی زبار عطای تو چو کمان
برخود همی بییچد از این غم چو خیزران
دارد دلی سبک زغم و اندهی گران
کارش رسیده از غم تیمار من بجان
بسته کجا شوم به یکی تار ریمان
بر بندد اشک دیده او راه کاروان
آن طبع ناشکیبش و آن شخص ناتوان
یا رب تو آن غریب مرا باز من رسان
والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
خاشاک شد دو گوهر تابانش ناگهان

صدرا به فرّ تو که نهشتم به عمر خود
زانه‌ها، نیم که بر در هر کس کنم قرار
گرمال نیست، هست مرا فضل بی‌شمار
بل فضل به مرا که بسی دُرّ شاهوار
خواهم شدن چو تیر از اینجا سوی عراق
مسکین ضعیفه والده گنده پیر من
دارد سترِ گران زدل و خاطری سبک
جانش رسیده در کف تیمار من بلب
چون تارِ ریمان، تن او شد نزار و من
پوشیده رفت خواهم از او، کز گریستن
یا رب چگونه صبر کند در فراق من
شبهای تیره راز بسی گفت خواهد او
حالی شگفت دیده‌ام امروز من از او
شد ناگهان زعزم من آگاه و ز جزع

وطواط در حدود سال ۴۸۰ ق. در بلخ متولد شد و به سال ۵۷۳ درگذشت. اگر سال مرگ او مقرون به حقیقت باشد، از عمری دراز (۹۳ سال) برخوردار شده و در این مدت آثاری گرانقدر از خود به یادگار گذاشته که از آنجمله است:

خدائق السّحرفی دقائق الشعر، فراند القلاند، دیوان اشعار، لغت فارسی منظوم
موسوم به حمد و ثنا، دُررغرر، مجموعه رسائل، مَطلوب کلّ طالب لاهیر المؤمنین
علی بن ابیطالب، تحفة الصّدیق الی الصّدیق من کلام ابی بکر صدیق، فصل الخطاب،

آنس اللهفان»^۱

کتاب حدائق السحر، در توضیح صنایع بدیعی و شاید برای تکمیل و اصلاح ترجمان البلاغه نوشته شده باشد. شاعر غالباً شواهد و نمونه‌هایی از شعر و نثر فارسی و عربی می‌آورد که به سبب قدمت و لطف بیان و احاطه و تسلطی که به علم بدیع و ادبیات عرب داشته، ارزش ادبی بسیار دارد، وی با خاقانی و ادیب صابر مشاعره داشت، و در عالم شعر و شاعری بیشتر به تکلف و صنایع لفظی توجه می‌کرده است.

عمر ختیم
حُجَّةُ الْحَقِّ حَكِيمِ ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری
معروف به «خیام» فیلسوف و ریاضیدان و منجم و نویسنده و

شاعر بزرگ ایران در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری (اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم میلادی) است. معاصران او، وی را در حکمت، تالی ابن سینا می‌شمردند و در احکام نجوم قول او را مسلم می‌داشتند و در کارهای بزرگ علمی از قبیل ترتیب رَصد و اصلاح تقویم و نظایر این امور بدو رجوع می‌کردند و او خود پزشک و منجم دربار ملکشاهی بوده است.

از جمله کارهای علمی او تنظیم رصدی با همکاری ابوالعباس لوکری و ابوالفتح خازنی به امر ملکشاه سلجوقی است به سال ۴۶۷ هجری که تا سال وفات ملکشاه یعنی ۴۸۵ هجری دائر و برقرار بود؛ و از او رسالاتی در حکمت و ریاضیات به زبان عربی و پارسی به یادگار مانده و از آنجمله است: رساله جبر و مقابله، لوازم الامکنه، رساله فی الاحتیال لمعرفة مقدار الذهب و الفضة فی جسم مرکب منهما، رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس، رساله فی الوجود، رساله بی در معراج، رساله پارسی روضه القلوب که به نام فخرالملوک پسر نظام‌الملک طوسی در سه فصل نگاشته، ترجمه خطبة الغراء ابوعلی سینا، کتاب معروف نوروزنامه و غیره. نوروزنامه به نثری ساده و شیوا در بیان علل پیدایش جشن نوروز و اینکه کدامیک از پادشاهان ایران واضع آن بوده‌اند، و آیین جشن و آداب پادشاهان ساسانی در آن باب چه بوده، و امثال این مطالب نوشته شده است و علاوه بر اینها در کتاب نوروزنامه مسائل گوناگون دیگری هم به مناسبت، مذکور افتاده، و از شاهان داستانی ایران و آیین جهاننداری ایشان و پیشه‌ها و رسوم و فنونی که نهاده‌اند یاد شده است.

قدیمترین منبعی که از خیام یاد کرده، چهار مقاله نظامی عروضی است، نویسنده این کتاب می‌گوید: سال ۵۰۶ در کوی برده‌فروشان بلخ به محضر استاد رسیدم و در این مجلس عشرت که تنی چند از رجال گرد آمده بودند، خیام از مرگ و آرامگاه خود یاد می‌کند، و مطالبی در پیرامون گور خود می‌گوید که چون حاوی اطلاعات سودمندی است، عیناً از چهارمقاله نقل می‌کنیم: «در سنه سیست و خمسائه (۵۰۶) به شهر بلخ در کوی برده‌فروشان، در سرای امیر بوسعد، خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام عمر مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم، در میان مجلس عشرت از حجة‌الحق عمر، شنیدم، که او گفت، گور من در موضعی باشد که هر بهاری، شمال بر من گل افشان می‌کند، مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنونی گراف نگوید، چون در سنه ثلثین به نیشابور رسیدم چهار (یا چند) سال بود که تا آن بزرگ، روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده؛ و او را بر من حق استادی بود، آدینه به زیارت او رفتم و یکی را با خود بیردم که خاک او به من نماید، مرا به گورستان «حیره» بیرون آورد؛ و بر دست چپ گشتم، در پایین دیوار باغی خاک او را دیدم نهاده و درختان امرو و زردآلو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته، که خاک او در زیر گل پنهان بود و مرا یاد آمد، آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم، گریه بر من افتاد، در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون، او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم، ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد، بِعَنِّهِ وَ كَرَمِهِ» این شاعر در علوم و معارف عصر خود نظیر پزشکی، نجوم و حکمت مهارت و استادی داشت؛ علاوه بر این، خیام از مشاهیر حکما و منجمین و اطباء و ریاضیدانان زمان خود بود و در مسائل اسلامی نیز تبحر داشت، چنانکه بیکبار تنی چند از فقهاء «در باره اختلاف قراء در آیه‌یی از آیات قرآن سخن می‌گفتند، چون خیام در آمد، شهاب‌الاسلام گفت: اینک مرد مطلع و خبیری را یافته‌ام، آنگاه او وجوه اختلاف قراء و علل هر يك از آنها را در مورد آیه مذکور بگفت و قرانتهای شاذ^۱ و علل آنها را ذکر کرد و يك وجه را بر سایر وجوه برتری داد. اما در حکمت از ریاضیات و معقولات آگاه‌ترین کسان بود.»^۲ معاصرین او وی را تالی بوعلی می‌شمردند و در احکام نجوم، قول او را مسلم می‌داشتند و در کارهای بزرگ علمی از قبیل ترتیب رصد و اصلاح تقویم و نظایر اینها بدو رجوع می‌کردند... با همه فضایل، مردی تندخوی بود و به سبب تَفَوُّه به حقایق و اظهار حیرت و سرگشتگی در حقیقت احوال وجود و تردید در روزشمار

و ترغیب به استفاده از لذاید موجود و حال و امثال این مسائل که همه خارج از حدود ذوق و درک مردم ظاهرین است، مورد کینهٔ علمای قشری بود.^۱

از خصوصیات رباعیات خیام دور بودن از تصنع، و فصاحت گفتار و بلاغت معانی و الفاظ موجز و استوار و پرمغزی است که شاعر برای بیان اندیشه‌های فلسفی خود به کار برده و از این راه در قلب صاحب‌نظران و متفکرین شرق و غرب نفوذی عمیق کرده است.

«بررسی دقیق رباعیات خیام نشان می‌دهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت متأثر بوده و عمری از پی‌چاره آن دردهای بی‌دوا می‌گشته و چون چاره‌ی بی‌درد را تسکین دهد، پیدا نمی‌کرد؛ به ناچار در آن فشار درونی، محض آرامش ضمیر به زیر بال شعر پناه می‌برده است. نخستین تأثر قلبی شاعر، همانا از نادانی و بی‌خبری بشر است، در برابر راز آفرینش و معمای جهان؛ کسی ما را آگاه نکرد، که از کجا آمده و به کجا می‌رویم، این گیرودار زندگی چیست و کاروان بشری این بیراهه حیات را با اینهمه اندوه چرا می‌پیماید؟»^۲

کس می‌زند دمی در این معنی راست کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

*

ز آوردن من نبود گردون را سود وز بردن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز، دو گوشم نشنود کاوردن و بردن من، از بهر چه بود

چون خیام از جهت اعتقاد به اصول عقاید شرعی، در بین روحانیون عصر خود مردی منحرف و مادی بشمار می‌رفت، آنان را با شاعر، لطف و عنایتی نبود؛ زکریابن محمود قزوینی، در آثارالبلاد، داستانی از مخالفت فقهاء با خیام آورده و گفته است: «یکی از آنها هر روز صبح پیش از برآمدن آفتاب نزد او می‌رفت و درس حکمت می‌خواند و چون به میان مردم می‌آمد از وی به بدی یاد می‌کرد، عمر خیام یکبار چند تن را با طبل و بوق در خانه خود پنهان کرد، چون فقیه به عادت خود به خانه وی آمد، فرمان داد تا طبلها و بوقها را به صدا درآورند، مردم از هر سوی در خانه او گرد آمدند؛ عمر گفت: ای مردم نیشابور، این فقیه شماست، که هر روز در همین هنگام نزد من می‌آید و درس حکمت می‌آموزد و آنگاه نزد شما از من به نحوی که می‌دانید، یاد می‌کند؛ اگر من همان باشم که

۱. همان کتاب، ص ۵۲۷

۲. دکتر رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، چاپخانه دانش، ص ۱۶۳.

او می گوید، پس چرا از من علم می آموزد و از استاد خود به بدی یاد می کند.»^۱

خیام چنانکه اشاره شد، در ریاضیات صاحب نظر بوده و در جبر و مقابله و هندسه رسالاتی نوشته است و در طبیعیات و فلسفه وجود، تصنیفاتی داشته، که بعضی از آنها از بین رفته است و در زمینه شعر و شاعری از هفتاد و شش، تا هزار و دویست رباعی به وی منسوب است که به نظر پژوهندگان عدد اول به حقیقت نزدیکتر است.

«رباعیهای خیام، بسیار ساده و بی آرایش و دور از تصنع و تکلف و با اینحال مقرون به کمال فصاحت و بلاغت و شامل معانی عالی و جزیل در الفاظ موجز و استوار است، در این رباعیها، خیام افکار فلسفی خود را غالباً در مطالبی از قبیل تحیر یک متفکر در برابر اسرار خلقت و تأثر از ناپیدایی سرنوشت آدمیان بیان می کند... او نجات فرزندان آدم را از مصائب، امکان ناپذیر می شمارد و می خواهد این مصیبت آینده را، با استفاده از لذت آنی جبران کند؛ این رباعیها را خیام غالباً در دنبال تفکرات فلسفی خود سروده و قصد او از ساختن آنها، شاعری و در آمدن در زی شعرا نبوده و به همین جهت او، در عهد خود شهرتی در شاعری نداشته و به نام حکیم و فیلسوف شناخته می شده است.»^۲

ما لعبتک انیم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
باز بچه همی کنیم، بر نطع وجود رفتیم به صندوق عدم یک یک باز

*

پیش از من و تو لیل و نهار بودست زنهار، قدم به خاک آهسته نهی
گردنده فلك نیز به کاری بودست کان مردمک چشم نگاری بودست

هر ذره که بر خاک زمینی بودست گرد از رخ نازنین به آرم فشان
خورشید رُخی، زُهره جبینی بودست کان هم رخ و زلف نازنینی بودست

*

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست این سبزه که امروز تماشاگه ماست
بی باده گلرنگ نمی باید زیست تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست

*

این یک دو سه روز نوبت عمر گذشت هرگز غم دو روز، مرا یاد نگشت
چون آب به جویبار و چون باد به دشت روزی که نیامدست و روزی که گذشت

۱. آثارالبلا و اخبارالعباد، طبع و ووستفلد، ص ۳۱۸.

۲. تاریخ ادبیات ایران، پیشین، ص ۵۲۹.

*

نیک‌ی و بدی که در نهاد بشر است
با چرخ مکن حواله کاندر زه عقل
شادی و غمی که در قضا و قدر است
چرخ از تو هزاربار بیچاره‌تر است

*

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
ره، زین شب تاریک نبردند برون
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه‌ی بی و در خواب شدند

هر یک چندی، یکی بر آید که منم
چو کارک او نظام گیرد روزی
با نعمت و با سیم و زر آید که منم
ناگه اجل از کمین درآید که منم

*

از جمله رفتگان این راه دراز
پس بر سر این دو راهه آرز و نیاز
بازآمده کیست تا بما گوید راز
تا هیچ نمایی که نمی‌آیی باز

*

ماییم که اصل شادی و کانِ غمیم
پستیم و بلندیم و فزونیم و کمیم
سرمایه دادیم و نهادِ ستمیم
آینه زنگ خورده و جامِ جمیم

خواجه نصیرالدین طوسی در کتابی که راجع «به مصادرات اقلیدس» نوشته، فصلی از خیام که راجع به همین موضوع است نقل کرده و سخن او را با استشهاد آورده و نام او را «معظم» یاد کرده است. عمده اهمیت خیام بواسطه حق پرستی و حق‌گویی اوست که غالب علمای متقدمین از این خصلت کم بهره بوده‌اند، خیام در عصر خود، که اوج تعصب بود و تقریباً فلسفه پایمال شده و فلاسفه به نام ملحد و زندیق و کافر معرفی می‌شدند، از اظهار حقایق خودداری نمی‌توانست کرد، و عقاید خود را که مخالف اصول و مبانی ظاهریان بود آشکارا می‌نوشت و می‌گفت، تا آنکه سرانجام ناچار شد، درس فلسفه را ترک کند. از همین جا می‌توان دانست که تا چه حد کار بر محققین سخت بود و چه اندازه از علمای ظاهری زحمت می‌دیدند... عقاید گذشتگان در باب خیام ضد یکدیگر است، بعضی او را تناسخی و بعضی دهری... و برخی او را مسلمان و معتقد مبدأ و معاد شمرده‌اند، البته با وجود این خبر که محمول برتسامح و گذشت و کرامت بوده است، نمی‌توان به بازگشت خیام از عقاید خود معتقد شد، بطوری که از رباعیات خیام برمی‌آید،

او در حال تردید و حیرت فوق‌العاده بسر می‌برد و از پی نبردن به اسرار وجود و حقیقت مبدأ و معاد در زحمت بوده است. در کلیه رباعیات خیام، از دانستن اسرار وجود اظهار نومییدی شده و در بعضی، مردم را به طلب این علم، و دانش آغاز و انجام تحریص و ترغیب کرده است... می‌توان احتمال داد که قسمتی از این رباعیها را دیگران گفته و متأخرین به عللی به خیام نسبت داده‌اند... گذشته از علوم فلسفی که خیام در همه آنها بی‌نظیر بوده در علوم ادبی و دینی نیز اطلاع کامل به دست آورده، بطوری که در تاریخ‌الحکماء «شهرزوری» نقل شده، خیام در علم قرائت مهارت داشته. می‌گویند وقتی ابوالحسن غزالی نزد وزیر عبدالرزاق بود، صحت قرائت یکی از آیات به میان آمد، در بین صحبت، خیام وارد شد، گفتند استاد فن در رسید، خیام چنانکه قبلاً نیز گفتیم در وجوه قرائت آیه و علل قرائت، بطوری اظهار اطلاع کرد که غزالی گفت امروز در روی زمین کسی بدینگونه از فن قرائت اطلاع ندارد.

خیام اشعار عربی هم دارد که یکی از آنها با مضمون این رباعی موافقت می‌کند:

يك لقمه نان اگر شود حاصلِ مُرد
وز کوزه شکستهٔ دمی آبی سرد
محکوم کم از خودی چرا باید بود
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد^۱
از این رباعی که در حدود ۸ قرن پیش سروده شده می‌توان به ایمان و اعتقاد راسخ خیام به «آزادی فردی» در محیط اجتماع پی برد.

«خیام، در فلسفه پیرو ابوعلی سینا بود و به او عقیده محکمی داشت، چنانکه اعتراضات هیچیک از علما را بر اقوال او نمی‌پذیرفت. وقتی که ابوالبرکات بغدادی بر اقوال ابوعلی اعتراضاتی کرد، عضدالدوله، ملک یزد از خیام پرسید که در این اعتراضات رأی تو چیست؟ گفت: ابوالبرکات سخن ابوعلی را نتواند فهمید و همه اعتراضات او بیجاست.»^۲ در سال وفات خیام صاحب‌نظران اختلاف دارند و فوات او به احتمال به سال ۵۲۷ اتفاق افتاده است.

از قدیمیترین رباعیات خیام که در صحت انتساب آنها کمتر تردید کرده‌اند، دو رباعی زیر است:

در دایرهٔ کامدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

*

۱. فروزانفر: مباحثی از تاریخ ادبیات، پیشین، ص ۲۹۰ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۹۰ به بعد.

دارنده چو ترکیب طبایع آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
 گر زشت آمد این صور، عیب کراست گر نیک آمد، خرابی از بهر چراست
 ناگفته نماند که رباعیات خیام که در مآخذ قدیم به سیصد نمی‌رسیده، به مرور زمان
 از هزار تجاوز کرده است.

شهرت جهانی خیام
 خیام، چه از جهت آثار علمی و چه از نظر رباعیات بی نظیرش شهرتی جهانی کسب کرده است. ذکر جمیل خیام در عرصهٔ گیتی، مدیون ترجمه استادانه «ادوارد فیتز جرالد» است «که قبول و رواج آن، خیام را در اروپا به عنوان یکی از گویندگان بزرگ عالم مشهور کرد و منتهی شد به اینکه رباعیات او به زبانهای مختلف، منجمله: فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، روسی، عربی، ترکی و ارمنی، آنهم غالباً مکرر، ترجمه گردید و متن آن در ایران و جز ایران، همراه با ترجمه یا بدون آن، مکرر چاپ شد، از جمله این چاپها می‌توان: چاپ «ژوکوفسکی» چاپ «فریدریش روزن»، چاپ «کریستن سن» و چاپ «اربری» را نام برد... از بعضی جهات افکار او با افکار «ابوالعلاء معری» شاعر عرب، که خیام با او، قُرْبِ عهد داشته و چنانکه از قول زمخشری در الزاجر للصفار برمی‌آید، با افکار و آثار او آشنا بوده است، شباهت دارد و این موارد شباهت قابل توجه است.»^۱

برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به ترجمه آثار علمی و رباعیات خیام به زبانهای زنده جهان رجوع کنید به کتاب «مباحثی از تاریخ ادبیات ایران»، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، صفحه ۳۴۳ و ۳۴۴.

خیام از پیشقدمان تفکر علمی و عقلی بود و می‌توان او را از پیروان مکتب زکریای رازی و بوعلی سینا شمرد «خیام در اواخر قرن ششم به تصوف معروف شده و صوفیه اشعار او را بر مذهب خود تطبیق کرده در مجالس می‌خواندند و بدینوسیله باز قسمتی از اشعار عرفانی، جزء رباعیات خیام شده، با اینکه گویندهٔ آن عرفاء مشهور بوده و در تذکره‌ها به نام آنها ثبت شده است.

علت دیگری که رباعیات خیام زیاد شده، این است که باز خیام به می‌پرستی شهرتی یافته و کلیه مضامینی که در زمینهٔ فرصت شمردن وقت و مسرت و شادمانی است بدو نسبت داده شده است، چنانکه «ابونواس بن هانی» در عرب به وصف شراب مشهور شد، و بعدها بعضی اشعار خمیره را به او منسوب کرده‌اند و همچنین «مجنون بنی عامر» که

غالب غزلیات باو نسبت داده شده، و شعرهای ملحدانه که اکثر به یزید نسبت داده شده در دیوان او ثبت کرده‌اند و نیز در زبان فارسی این قضیه نظیری پیدا کرده، زیرا عموم اشعار رزمی را عامه به فردوسی نسبت می‌دهند و از این روی بسیاری از اشعار دیگران هم در شاهنامه داخل شده است.^۱

جمعی از کوتاه‌بینان، از بعضی از رباعیات خیام نتیجه‌گیریهای غلط کرده و چنین پنداشته‌اند که باید در زندگی تنبلی و تن‌آسانی و لاقیدی و میگزاری پیشه کنیم، و تلاش در راه بهتر شدن شرایط حیات را، به دست فراموشی بسپاریم. غافل از اینکه زندگی سرایا تلاش خیام، در راه تعلیم و تربیت و بیداری مردم، و مطالعات مداوم او در ریاضیات و مسائل نجومی و ایجاد رصدخانه و آثار منظوم و منثوری که از او به یادگار مانده، جملگی از روح پژوهنده و بی‌آرام این نابغه شرق حکایت می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد که خیام مرد کار و سعی و عمل بود و به نتایج مثبت کوشش آدمیان ایمانی راسخ داشته است.

نمونه‌یی از آثار منثور او:

نوروز: «چون از ملك جمشید چهارصد و بیست و يك سال بگذشت... آفتاب به فروردین خویش به اول حمل باز آمد، و جهان بر وی راست گشت... پس درین روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد، و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود آن روز جشن کنند، و آن روز نودانند... و جمشید در اول پادشاهی سخت عادل و خدای ترس بود و جهانیان او را دوست دار بودند و بدو خرم، ایزد تعالی او را فری و عقلی داده بود که چندین چیزها بنهاد و جهان را به زر و گوهر و دیا و عطرها و چهارپایان بیار است. چون از ملك او چهارصد و اندسال بگذشت، دیو بدو راه یافت و دنیا در دل او شیرین گردانید، و دنیا در دل کسی شیرین مباد، منی،^۲ در خویشان آورد، بزرگ‌منشی و بیدادگری پیشه کرد و از خواسته مردمان گنج نهادن گرفت. جهانیان ازو برنج افتادند و شب و روز از ایزد تعالی زوال ملك او می‌خواستند. آن فرّ ایزدی ازو برفت، تدبیرهاش همه خطا آمد، بیوراسپ که او را ضحاک خوانند از گوشه‌یی درآمد و او را بتاخت، و مردمان او را یاری ندادند از آنک ازو رنجیده بودند، به زمین هندوستان گریخت. بیوراسپ به پادشاهی بنشست و عاقبت او را به دست آورد و به آزه بدونیم کرد.

و بیوراسپ هزارسال پادشاهی کرد، به اول دادگر بود و به آخر بی داد گشت و هم به

۱. فروزانفر، پیشین، ص ۲۹۳.

۲. غرور و خودبینی

گفتار و به کردار دیو، از راه بیفتاد، و مردمان را رنج می نمود تا آفریدون از هندوستان بیامد و او را بگشت و به پادشاهی بنیست.

و آفریدون از تخم جمشید بود، پانصدسال پادشاهی کرد، چون صد و شصت و چهار سال از ملك آفریدون بگذشت دور دُوم از تاریخ کیومرث تمام شد. و او دین ابراهیم علیه السلام پذیرفته بود، و پیل و شیر و یوز را مطیع گردانید، و خیمه و ایوان، او ساخت، و تخم درختان میوه دار و نهال و آبهای روان در عمارت و باغها او آورد؛ چون ترنج و نارنج و بادرنگ^۱ و لیمو، و گل و بنفشه و نرگس و نیلوفر و مانند این، در بوستان آورد، و مهرگان هم او نهاد و همان روز که ضحاک را بگرفت و ملك بروی راست گشت جشن سده بنهاد و مردمان که از جور و ستم ضحاک برسته بودند پسندیدند، و از جهت فال نیک آن روز را جشن کردند، و هر سال تا امروز آیین آن پادشاه نیک عهد در ایران و توران بجای می آرند.

چون آفتاب به فروردین خویش رسید آن روز آفریدون بنو^۲ جشن کرد، و از همه جهان مردم گرد آورد، و عهدنامه نبشت، و گماشتگان را داد فرمود، و ملك بر پسران قسمت کرد. ترکستان از آب جیحون تا چین و ماچین تور را داد، و زمین و تخت خویش را به ایرج داد. و ملکان ترك و روم و عجم همه از يك گوهرند و خویشان یکدیگرند همه فرزندان آفریدون اند و جهانیان را واجبست آیین این پادشاهان به جای آوردن، از بهر آنکه از تخم وی اند.^۳

سیر نزولی در اندیشه های ادبی و فلسفی

ملك الشعراى بهار ضمن مقاله تحت عنوان «نظری اجمالی در فلسفه الهی» به سیر قهقرایی اندیشه، از قرن چهارم هجری به بعد اشاره می کند و می نویسد: «آن حریت ضمیر و آزادی فکر که در قرن سوم و چهارم هجری در بلاد اسلام مباح بود، از آن به بعد خاصه پس از پادشاهی و تسلط نژادهای تورانی از میان رفت و زحمات فلاسفه و دانشورانی مانند

۱. ترنج

۲. مجدداً، از نو

۳. خیام: نوروزنامه، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۸-۱۹. به نقل از گنجینه سخن، پیشین، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

أَخَوَانُ الصِّفَا و غیر هم در بسطِ حریتِ ضمیر در نطفه فاسد و مضمحل گردید و هرگاه کسی به کلمات فشرده و بیمناکِ فلاسفه قرون اخیر چون آخوند ملاصدرا و حاج ملاهادی یابه سکوت صرف میرزای جلوه و غیر هم دقت کند، می بیند که عدم حریت ضمیر و ترس از قتل و حرق و اجتناب از عواقب الیمی چون عاقبت عین القضاة همدانی یا شیخ شهاب الدین سهروردی، آن بزرگان را در چه تنگنای هولناکی گذارده بوده است... از این روی می توانیم دانست که چرا این همه رباعیهای پر مغز و خلاف رسم را بزرگان بعد از عمر خیام گفته و به فترک دو سه رباعی مشهور او بسته اند که تا امروز هم به نام او معروف است؛ و حال آنکه شاید بیش از ده، دوازده رباعی از این همه رباعیات را نتوان به یقین از حکیم مذکور دانست، این حقایق ادبی و تاریخی شاید بتواند عذرخواه فلاسفه شرق شود و آن جماعت را تا حدی از پیشروی در میدان فلسفه، خاصه با عدم اسباب کما هوالمعلوم، معذور بدارد.»^۱

در نسخه ها و چاپهای مختلف، اختلاف در کمیت و کیفیت رباعیات فاحش است، چه از حیث لفظ و چه از حیث معنی و طرز فکر، و همانگونه که علی دشتی نیز متذکر شده: فقدان تجانس لفظی و انسجام فکری به حدی است که نمی توان همه آنها را مولود قریحه شخص واحد دانست و مرحوم صادق هدایت که متوجه این امر شده است، می نویسد که اگر يك نفر صد سال عمر کند و روزی دو مرتبه عقیده و کیش و مسلک عوض کرده باشد، قادر به گفتن چنین افکاری نیست. (کتاب دمی با خیام، امیرکبیر، ۱۳۴۴، ص ۰۶)

بیرون کشیدن رباعیات اصیل خیام از این «بازارمکاره» کار آسانی نیست، حتی برای بیگانگان، که پیش از ما به تحقیق پرداخته اند... زیرا مبنای آنان کاوش در نسخه های خطی است و نسخه های خطی نمی تواند به تنهایی مستند قرار بگیرد، چه هم در صحت و درستی آنها مجال شك باقیست و هم در فهم و امانت کاتبان.

علت واضح این اختلافِ روایات در این است که، رباعیات خیام در زمان حیات وی گردآوری و تدوین نشده... از این رو هیچیک از معاصرین او که به مناسبتی از وی نامی برده اند به اینکه خیام شعری گفته است اشاره ای نکرده اند... شایسته تأمل اینکه نظامی عروضی هم که در سال ۵۰۶ در بلخ به خدمت وی رسیده، اشاره ای نمی کند...^۲ (همان کتاب، ص ۷)

۱. ملك الشعراى بهار: بهار و ادب فارسى، چاپ اول، ۱۳۵۱، ص ۲۲۹

۲. براون: تاریخ ادبی ایران، حواشی علی بانا صالح، ص ۲۹۶

در تاریخ الفی، خبری طنزآمیز نقل شده که نگارش آن خالی خيام و اعتقاد به تناسخ از تفریح نیست: «از اکثر کتب چنین معلوم می‌شود که وی مذهب تناسخ داشت، چنانکه نقل می‌کنند: در نیشابور مدرسه‌یی کهنه بود و از برای عمارت آن مدرسه، خران خِشت می‌کشیدند؛ روزی حکیم با جمعی از طلبه راه می‌رفت، یکی به اندرون نمی‌آمد و حکیم چون آن حال بدید، تبسم کنان به جانب آن خر برفت و این رباعی را گفت:

ای رفته و بازآمده بل^۱ هم گشته نامت ز میان نامها گم گشته
ناخن همه جمع آمده و سُم گشته ریش از پس کون برآمده دم گشته

آن خر، پس از شنیدن این رباعی فی الحال قدم به اندرون مدرسه نهاد، از خيام پرسیدند که سبب چه بود که خر بعد از شنیدن این رباعی فی الحال به اندرون مدرسه درآمد؛ خيام گفت: به واسطه آنکه روحی که تعلق به جسم این خر گرفته، بیشتر تعلق به بدن مدرس این مدرسه داشته، بنابراین از شرمندگی نمی‌توانست درآمد، اکنون چون دانست که حریفان، او را شناخته‌اند، بالضروره قدم به اندرون نهاد.^۲» این داستان با توجه به رباعیات خيام و محیط اجتماعی آن روز ایران به کلی بی‌اساس و ساختگی است.

مقام و ارزش جهانی خيام

شاید در میان شعرا و گویندگان ایرانی، هیچکس چون خيام مورد توجه ملل و نحل گوناگون قرار نگرفته باشند. مجتبی مینوی، عدد رسالات و مقالات (مربوط به خيام) را فقط در اروپا و امریکای شمالی تا سال ۱۹۲۹ میلادی به ۱۵۰۰ بالغ دانسته است و سعید نفیسی در خطابه‌یی گفته است: «آنچه تاکنون تحقیق کرده‌ام خيام ۳۲ بار به زبان انگلیسی، ۱۶ بار به زبان فرانسه، ۸ بار به زبان عربی، ۵ بار به زبان ایتالیایی، چهار بار به زبان روسی و ترکی، دو بار به زبان دانمارکی و سوئدی و ارمنی ترجمه شده و ترجمه فیتز جرالده تا سال ۱۹۲۵ یک صد و سی و نه مرتبه به چاپ رسیده است...»^۳

به نظر دشتی: «خيام در مداری بسی برتر از تعصبات نژادی و مذهبی سیر می‌کند، آنچه فکر او را به خود مشغول کرده است؛ ماورای این چهار دیواری تنگ اختناق آوری

۱. بل: اشاره به یکی از آیات قرآن است. (اولئك كالانعام بل هم اضل، سوره ۲۵، آیه ۴۶)

۲. براون: تاریخ ادبی ایران، ج ۲، ترجمه و حواش علی پاناس صالح، ص ۴۴۹

۳. همان کتاب، ص ۵۱۹، حواشی به نقل از دمی با خيام دشتی.

است که اسیران عقاید گوناگون در آن دست و پا می‌زنند.»

فریدالدین عطار شیخ فریدالدین، معروف به شیخ عطار (۵۴۰-۶۱۸ ه. ق) نویسنده و شاعر نامدار قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. در «کذکن» از آبادیهای قدیم نیشابور متولد شد و بعد به نیشابور رفت؛ پدرش ابوبکر ابراهیم نیز مثل خود او به شغل عطاری یعنی فروشندگی داروهای طبی، در آن دوران اشتغال داشت. فریدالدین با وجود اشتغال به این حرفه، ناگهان بر اثر انقلابی که در احوال روحی و فکری وی پدید آمد به عالم عرفان روی آورد و تا آنجا پیش رفت که بعدها مولانا جلال‌الدین رومی در نظم مثنوی معنوی به مقام شامخ او اعتراف کرده است. درباره انتساب او به طریقه کبرویه، بعضی از صاحب‌نظران تردید کرده‌اند، بیشتر احتمال می‌دهند که در طی مدارج سلوک عرفانی، اقتدا به معنویت شیخ ابوسعید ابی‌الخیر کرده است و این معنی از تجلیل و بزرگداشت او نسبت به شیخ به خوبی برمی‌آید. عطار قسمتی از عمر خود را چون سالکان طریقت در سفر گذرانیده و ضمن عبور از ماوراءالنهر تا مکه با بسیاری از مشایخ، نظیر مجدالدین بغدادی ملاقات کرده و از دیدن ملل و نحل و افکار و عقاید گوناگون درسها آموخته و تجارب فراوان اندوخته است.

عطار مردی پرکار و فعال بود. وی ضمن معاینه و معالجه بیماران به نظم دیوان مفصل خود و تألیف کتاب پرارزش تذکرةالاولیاء اشتغال داشت. این کتاب شامل سرگذشت ۹۶ تن از اولیاء و مشایخ صوفیه با ذکر مناقب اخلاقی و نصایح و اندرزها و سخنان حکمت‌آمیز آنان است و طرز نگارش کتاب طوری است که خواننده را مجذوب تعالیم عرفا و ارباب تصوف می‌کند.

از مهمترین یادگارهای منظوم این شاعر، الهی‌نامه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر است و کتاب گرانمایه تذکرةالاولیاء یکی از بهترین آثار متثور قرن ششم هجری است.

عطار علی‌رغم اکثر شعرا، زبان به مدح کسی نگشوده است، چنانکه خود گوید:
به عمر خویش مدح کس نگفتم دُری از بهر دنیا من نشنم
وی برخلاف اکثر عرفا و متصوفه در زمره کسانیست که خدمت به خلق را بزرگترین وظیفه انسانی خود شمرده و از انزوا و گوشه‌نشینی دوری گزیده است چنانکه در مثنوی خسرونامه می‌گوید:

به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز، نبضم می‌نمودند

شیخ همین که از فعالیت‌های عملی روزانه، فراغتی می‌یافت، دست به کار نظم و نشر می‌زد، چنانکه مصیبت‌نامه و الهی‌نامه را در ضمن ادامه فعالیت‌های پزشکی به پایان رسانیده است. وی دشمن تزویر و ریا بود و خطاب به زاهدان ریایی و مدعیان دروغین صدق و صفا می‌گوید:

الا ای زاهدان دین، دلی بیدار بنمائید
همه مستید و درمستی یکی هشیار بنمائید
ز دعوی، هیچ نگشاید اگر مردید اندر دین
چنان کاند درون هستید در بازار بنمائید
من این رندان مفلس را همه عاشق همی بینم
شما یک عاشق صادق چنین بیدار بنمائید

راجع به آثار عطار، روایات تذکره‌نویسان مبالغه‌آمیز است و از چهل تا ۱۹۰ کتاب به او نسبت داده‌اند. با آنکه عطار را شاعر و گوینده‌ای «بسیارگوی» خوانده‌اند، قسمت عمده‌ای از آثار منسوب به او ظاهراً از آن شاعر دیگری است به نام «عطار تونی» که در قرن نهم هجری قمری می‌زیسته و بعضی دیگر از آنها از شاعران دیگر است، معهذا در انتساب آثار ذیل: الهی‌نامه، اسرارنامه، منطق‌الطیر یا مقامات طیور، خسرونامه، مصیبت‌نامه، جواهرنامه، شرح‌القلب، مختارنامه، دیوان قصاید و غزلیات و تذکره‌الاولیا به او، جای تردید نیست، ولی درباره‌ی باقی آثار منسوب به او جای بحث است. راجع به مذهب او که سنی بوده یا شیعه، گفتگو بسیار است؛ آنچه مسلم است از هر گونه تعصب در امر مذهب اجتناب داشته. راجع به کشته شدن او به دست مغول، صاحب‌نظران اظهار تردید کرده‌اند، مزار و آرامگاه عطار در شهر نیشابور، نزدیک مزار عمر خیام است. این مقبره نیمه مخروبه، در قرن نهم هجری قمری به دست امیر علیشیر نوایی تجدید بنا شده و در سال‌های اخیر نیز تعمیرات و تغییراتی در آن پدید آورده‌اند. سال وفات او را بیشتر تذکره‌نویسان سال ۶۲۸ دانسته‌اند.

نمونه‌یی از نشر او: در تذکره‌الاولیا در شرح حال عبدالله مبارک چنین آمده است: «آن زین زمان، آن رکن امان، آن امام شریعت و طریقت، آن ذوالجهادین به حقیقت، آن امیر قلم و بلازک^۱ عبدالله مبارک رحمة الله علیه، او را شهنشاه علما گفته‌اند. در علم و شجاعت خود نظیر نداشت و از محتشمان اصحاب طریقت بود و از محترمان ارباب شریعت، و در فنون علوم احوالی پسندیده داشت و مشایخ بزرگ را دیده بود و با همه صحبت داشته و مقبول همه بود و او را تصانیف مشهور است و کرامات مذکور.